فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال هشتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۷، صص ۲۶ - ۱

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۸۰۳۰۱

آمریکا، دموکراسی و خاورمیانه (از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا دوره ترامپ)

علی فلاح نژاد [1]
استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۲۱

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب تجدید نظرهایی در سیاست خارجی آمریکا در قبال برخی مسایل، ارزشها و مناطق گردید. مساله دموکراسی گستری در منطقه خاورمیانه از جمله این موارد بوده است. حادثه ۱۱ سپتامبر در دوره ریاست جمهوری بوش پسر و تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه عربی در سال ۲۰۱۱ تا ریاست جمهوری ترامپ، سیاست خارجی آمریکا در برابر این بخش از جهان را با فرصت‌ها و چالش‌های نوینی مواجه ساخت. هویت محوری به عنوان یکی از اجزای سیاست خارجی آمریکا در این مقطع زمانی با ساختار پیچیده و چند وجهی منطقه خاورمیانه برخورد نمود و سیاست خارجی این کشور را با چالش‌هایی مواجه ساخت.

بر این اساس این پژوهش در صدد است تا این مساله را با گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر چارچوب نظری سازه‌انگاری به ویژه نوع سیستمیک الکساندر ونت مورد بررسی قرار دهد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که به رغم لفاظی‌های آمریکا در زمینه دموکراسی، نوع و شیوه تعامل این کشور با ساختار پیچیده و تناقض نمای منطقه خاورمیانه موجب شکل‌گیری اختلال در دموکراسی گستری و بعضاً اشاعه دموکراسی کنترل شده در خاورمیانه در اوایل قرن جدید شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی، سازه انگاری، آمریکا، خاورمیانه، دموکراسی گستری

1. alifalahnejad@yahoo.com

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در مقطع جنگ سرد در منطقه خاورمیانه اساساً با توجه به استراتژی کلان این کشور به ویژه سد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن تعریف می شد و انعکاس آن در خاورمیانه نوعی محافظه کاری و محافظت از وضع موجود را در دستور کار نخبگان سیاست خارجی این کشور قرار می داد. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و به ویژه حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب ایجاد تغییراتی در عرصه سیاست خارجی امریکا گردید که انعکاس آن را به شکل مستقیم در خاورمیانه مشاهده نموده ایم. سیاست خارجی تهاجمی و پیشدستانه آمریکا در افغانستان و عراق حکایتگر بروز تغییر و تحول در سیاست خارجی این کشور در اوایل قرن بیست و یک می باشد که به نوبه خود موجب طرح هویت محوری و تاکید بر عناصر ارزشی هنجاری به ویژه دموکراسی و ترویج و گسترش آن در منطقه خاورمیانه گردید. سیاست دموکراسی گستری آمریکا در خاورمیانه در دوره ریاست جمهوری بوش پسر عمدتا برپایه ملاحظات امنیتی مورد توجه قرار گرفت. با این حال، تحولات سال ۲۰۱۱ به بعد در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی اساسا مبتنی بر هویت نوعی و مردم سالاری، تغییراتی را در برخی نظام های سیاسی به وجود آورد و برخی دیگر را با چالش های سیاسی اقتصادی مواجه ساخت. سیاست خارجی آمریکا در چنین شرایطی با فرصت ها و چالش های مختلفی در زمینه چگونگی تعامل با امواج مردم سالاری و انتظارات مردم، احزاب و گروههای مختلف کشورهای خاورمیانه مواجه شد که به نوبه خود آزمونی برای سیاست خارجی این کشور از یک طرف و دولت ،مردم، گروهها و احزاب مختلف در کشورهای خاورمیانه از سوی دیگر بوده است.

چارچوب نظری

در این مقاله با توجه به بررسی هنجار دموکراسی به عنوان یکی از لایه های سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و با عنایت به تاکید و تمرکز مکتب سازه انگاری بر هنجارهای بین الاذهانی، از این چشم انداز نظری برای تبیین مورد مطالعاتی بهره گرفته می شود. سازه انگاری از جمله رویکردهای جدیدی است که به انگاره ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه ها توجه دارد. تأکید آنها بر «نقش تکوینی عوامل فکری»است که آنها را در برابر «مادی گرایی»

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آنها را از پسا ساختارگرایان متمایز می‌سازد. به بیان دیگر، سازه انگاران بر ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی تأکید دارند (مشیرزاده، ۱۳۸٤: ۳٦۱ و ۳۲۳).

سازه انگاری از طریق سیاست هویت تلاش می‌کند چگونگی نقش و تأثیر اجتماعات بین‌الاذهانی مانند ناسیونالیسم، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و نژاد در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی را توضیح دهد(دهقانی فیروزآبادی،۱۳۸۹:٤۳). هویت‌ها در سیاست بین‌الملل و جامعه داخلی از نقش مهمی برخوردارند، اگرچه مؤلفه‌های هویت در عرصه داخلی و بین‌المللی فرق دارد، با این حال حداقل نظم و پیش‌بینی‌پذیری را ممکن می‌سازند، جهان بدون هویت‌ها، جهان هرج و مرج، غیر قابل تحمل و جهانی بسیار خطرناکتر از دوره‌ی آنارشی خواهد بود(Hopf,1998) به نظر سازه انگاران هویت امری است اجتماعی، به این معنا که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود، بنابراین هویت سیال است. برای همین است که در نگاه آنها، برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر می‌باشد و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید منافع جدید هم برای یک دولت مطرح می‌شود (Ritbergger, 2002:124).

سازه انگاران برای تبیین شکل‌گیری منافع، هویت‌های اجتماعی افراد یا دولت‌ها را کانون توجه خود قرار می‌دهند. به بیان الکساندر ونت، «هویت‌ها بنیان منافع هستند» .(رویس اسمیت، ۱۳۹۱:۲۸۵). هویت‌ها بنیان منافع هستند و منافع مستقل از زمینه اجتماعی وجود ندارد. در هر موقعیت تجربه شده‌ای، معنای آنها و در نتیجه، منافع مربوطه ساخته می شود (هادیان۱۳۸۲: ۹۲۲).

سازه انگاری دارای سه مفروضه اصلی می‌باشد که عبارتند از: برساختگی هویت، نقش هویت در شکل دهی به منافع و سیاست ها و رابطه متقابل ساختار و کارگزار(موسوی و همکاران،۱۳۹۱:۸۹) در برداشت سازه انگارانه از روابط بین الملل، دولت یک کنشگر اجتماعی است؛ پس هویت و منافع آن از قبل تعیین شده نیست و در بستری از قواعد اجتماعی عمل می کند و محیط داخلی و بین المللی مجموعه قواعدی را برآن بار می کنند که به هویت آن شکل می دهد و منافعش را از این طریق تعیین می کند(مشیرزاده،۱۳۸۲: ٤٥) سازه انگاری، رابطه بین منافع و هویت را به وسیله ی مفهوم نقش تحلیل می کند. هر هویت خاصی که یک کشور برای خود تعریف می کند،یک نقش ملی معینی را ایجاب می کند که خود منافع

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

خاصی را در بردارد و منافع دیگری را نیز مستثنی می سازد. نقش هایی که کشورها اتخاذ می کنند و کنشهایی که آنها ایجاب می کنند خود به وسیله هنجارهای بین المللی و داخلی تعیین می‌شوند (دهقانی فیروز آبادی،۱۳۸۹ :٤٦).

رکن سوم سازه انگاری تأکید بر قوام بخشی متقابل کارگزار و ساختار است. سازه انگاران در بررسی ساختار، برخلاف واقع گرایان،آن را در ابعاد مادی خلاصه نمی کنند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها نیز تأکید دارند. از این منظر، نظام بین الملل جامعه ای است که کنش گران در آن با یکدیگر تعامل دارند و این تعاملات بر اساس قواعد و هنجارهایی صورت می گیرد که جنبه بین الاذهانی دارند. این جامعه مانند هر جامعه دیگری ، به اشخاص و کنش گران قوام می بخشد و در عین حال، اعمال اشخاص و کنشگران است که به آن شکل می دهد.(مشیرزاده،۱۳۸۲:۱۸۰) سازه انگاران و مخصوصاً الکساندر ونت در این مورد از نظریه ساخت یابی[1] گیدنز استفاده می کنند . ریترز، جامعه شناس معروف آمریکایی معتقد است گیدنز در قیاس با وبر و دورکهایم ، هستی شناسی سومی را در رابطه فرد – جامعه یا ساختار– کارگزار مطرح می کند که براساس آن، لحظه شروع تحلیل ، لحظه ای است که ساختار و کارگزار در تعامل با یکدیگر قرار می گیرند. از این رو ، ساختار و کارگزار قابل تقلیل به یکدیگر نیستند و ساختار و کارگزار دوروی یک سکه هستند که هم زمان نمی توان هردوی آنها را دید. بدین سان، تعامل دایمی ساختار و کارگزار باعث می شود جهان نه ثابت بلکه همواره در حال تکوین وساخته شدن باشد و این همان نکته هستی شناختی مورد تاکید سازه انگاران یعنی تکوین واقعیت اجتماعی در طول زمان است (قهرمانپور،۱۳۸۳ : ۲۰۸–۲۰۸).

سازه انگاری عنوان می کند بازیگران بر حسب معانی ذهنی، زبان و تلقی های خود که برآمده از هویت آنهاست دست به کنش متقابل می زنند و در این تعامل واقعیت را می سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت، ساخته می شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت ها بر اساس هویت زمینه مند خود جهان را برای خود می سازند و بر اساس آن دست به کنش می زنند و در این کنش متقابل واقعیت نظام بین المللی را می سازند ولی به طور متقابل نیز در رابطه با آن ساخته می شوند و هویت آنها دچار دگرگونی می شود. در اینجا کشورها در مقام بازیگران صحنه بین المللی تفسیر می

1. struacturation

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

کنند، تصمیم می گیرند، اعلام می کنند و در نهایت اجرا می کنند. ولی آنها همه این کارها را بر اساس چارچوب درک خود از جهان انجام می دهند. پس در اینجا حکم سازه انگارانه آن است که سیاست خارجی عمل برساختن است. بدین دلیل است که اسمیت به تأسی از ونت که در چارچوب نظریه سازه انگارانه ساختار محور گفته بود «آنارشی چیزی است که دولت ها آن را می سازند». در باب نظریه سیاست خارجی سازه انگارانه می گوید: سیاست خارجی چیزی است که دولت ها آن را می سازند (متقی و کاظمی، ۱۳۸٦: ۲۱۷).

در چارچوب نظریه سازه انگارانه مبتنی بر نوع هویت دولت ها، در سیاست خارجی کشورها الگوهای مختلف دشمنی، رقابت و دوستی ظهور می یابد. البته تلقی خاص سازه انگارانه از«آنارشی» و پیامد های آن برای سیاست خارجی دولت ها در این زمینه نقش اساسی دارد. به این معنا که با عنایت به دیگر مفروضات و گزاره های هستی شناختی سازه انگاری می توان برداشت های مختلفی از «آنارشی» و«هویت ها»ی دولتی داشت و براساس آن الگوهای رفتاری متفاوتی موسوم به «فرهنگ های بین المللی»را مورد توجه قرارداد. این فرهنگ ها عبارتنداز: فرهنگ هابزی، فرهنگ لاکی و فرهنگ کانتی.

سازه انگاری سیستمیک که الکساندر ونت برجسته ترین نظریه پرداز آن محسوب می گردد، به تعاملات دولت ها و فرایند آن می پردازد.(ونت،۱۳۸٤: ٦٦). به باور ونت، تنها از طریق تعامل کارگزاران دولتی است که ساختار نظام بین الملل «تولید»، «بازتولید» و گاه متحول می شود. منطق آن تعامل در یک لحظهٔ خاص خصوصیات کارگزاران دولتی و ساختارهای نظام را که این کارگزاران در بستر آن قرار دارند، منعکس می سازد، اما فرایند تعامل یک عنصر تقلیل ناپذیر و بالقوه تحول آفرین را نیز اضافه می کند که باید مستقلاً مورد مطالعه قرار گیرد.

فرض مدل سازه انگارانه این است که وقتی کارگزاران تعامل دارند، خودشان هم در فرایند هستند. آنچه در این تعامل اهمیت دارد خصوصیات آن ها است و نه فقط رفتارهایشان. در این مدل کارگزاران همچنان در پاسخ به انگیزه ها، رفتارهای خود را بر می گزینند و بنابراین مدل سازه انگارانه نافی مدل خردگرایانه نیست، اما فرض بر این است که در واقع آن چه در این گزینش ها جریان دارد به ایجاد هماهنگی میان ابزار و اهداف محدود نمی شود، بلکه کنشگران به هویت ها و روایت هایی از این که کیستند شکل می دهند و آن ها را بازتولید می کنند و این به نوبهٔ خود به منافعی قوام می بخشد که آن ها بر اساس آن رفتارهای خود را

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

انتخاب می کنند (ونت، ۱۳۸٤: ۵۳۵-۵۳٤).

هویت ها و منافع همیشه در فرایندی جریان دارند، حتی اگر آن فرایندها گاه آنقدر باثبات باشند که بتوانیم آنها را به شکل موجه، مسلم و مفروض بگیریم. در عین حال، همه چیز وابسته به این است که در تعامل میان دولت ها چه می گذرد. مدیریت این فرایند، کارکرد عملی اصلی سیاست خارجی است و بعد اخلاقی آن این مسئله است که ما چگونه باید با دیگری برخورد کنیم (شفیعی و نژاد زندیه، ۱۳۹۲: ۱۵۵).

بر اساس مبانی تفکر سازه انگارانه، این تنها منابع و اهداف مادی نیستند که واجد اهمیت اند بلکه در حقیقت، فرهنگ، ارزش ها و هنجارها هستند که نقش اصلی را در قدرت و ضعف کشورها ایفا کرده و با ترکیب و جهت دهی به عوامل مادی، تعیین کننده پیروز میدان سیاست خواهند بود. از این رو، به نظر می رسد که مهمترین وجه راهبرد سیاست گذارانه ایالات متحده در قبال کشورهای اسلامی، مبارزه با آموزه های اسلام سیاسی، جلوگیری از خودآگاهی ارزشی- هنجاری مسلمانان و تعمیق هویت دینی آنان است.(ملایی و کافی،۱۴۱:۱۳۹۲) با توجه به سازه ها و عناصر رهیافت سازه انگاری مذکور، تلاش می گردد عمکرد آمریکا در خاورمیانه اوایل قرن بیست ویک با تمرکز بر هنجار دموکراسی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. بنابراین، ابتدا تاریخچه سیاست خارجی آمریکا در برابر خاورمیانه بررسی می گردد و آن گاه به تطبیق مورد مطالعه بر مبنای نظری پرداخته می شود.

سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه

الف)دوره جنگ سرد

برخلاف سیاست انزواطلبی و کناره گیری آمریکا در سالهای پیش از جنگ(دوم)، دوره پس از جنگ شاهد درگیری گسترده ایالات متحده در امور سیاسی و اقتصادی خاورمیانه بوده است. (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۷). هدف دکترین های رؤسای جمهور آمریکا در مقطع پس از جنگ جهانی دوم مقابله و مهار اتحاد جماهیر شوروی بود. کلیه این دکترین ها- ترومن، آیزنهاور، نیکسون، کارتر و ریگان، به طور مستقیم یا غیرمستقیم به خاورمیانه مربوط بودند. همه آنها- بجز دکترین نیکسون- نیاز به مقاومت در برابر پیشروی شوروی را با پذیرش و گسترش تعهدات نظامی امریکا در منطقه اعلام می داشتند. فقط دکترین نیکسون بود که هرچند به

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

خطر شوروی اعتراف می کرد، کوشید مسئولیت بیشتری در امور دفاعی را از ایالات متحده به کشورهای منطقه منتقل سازد و در عین حال تسلیحات و کمک بیشتری به آنان را تعهد کند.

دو موضوع مداوم دیگر در سیاست آمریکا در قبال خاورمیانه، یعنی اسرائیل و نفت در طول هشت ریاست جمهوری از نظر اولویت با یکدیگر رقابت می کردند. در مرحله نخستین، در خلال ریاست جمهوری های اولیه- ترومن، آیزنهاور، کندی- این دو مسئله با یکدیگر در حال موازنه به نظر می رسیدند. بعدها، اسرائیل وزنه سنگین تری یافت. نفت، به نظر بسیاری علت اصلی علاقه امریکا به خاورمیانه بود. در آغاز، دستیابی به نفت خاورمیانه بزرگترین نگرانی دستگاههای حکومتی به شمار می رفت. این کار می بایست با ترتیبات سیاسی و بازرگانی سودبخش با کشورهای تولید کننده نفت تضمین شود. به این دلیل بود که واشنگتن طرفدار ثبات سیاسی معمولاً با ماهیت محافظه کارانه در این کشورها بود. پس از ۱۹۷۱ که بریتانیا از امپراتوری خود در خلیج فارس صرفنظر کرد و احتمال یک خلأ سیاسی پدیدار شد، تغییر آغاز شد. خلأ مزبور به نام دکترین نیکسون به وسیله ایران پر شد که به سیستم امنیتی امریکا در خاورمیانه مربوط بود- به وسیله پیمان سنتو و قرارداد دفاعی دو جانبه. با سرنگونی شاه، ایران از متحد به دشمن تبدیل شد و نه تنها منافع آمریکا، بلکه ثبات سراسر منطقه را در معرض تهدید قرار داد. در آستانه تهاجم شوروی به افغانستان، کارتر دکترین خود را درباره دفاع از خلیج فارس اعلام کرد. این وظیفه ریگان بود که با دخالت نظامی در خلیج فارس تعهد مزبور را به مرحله عمل درآورد، منتها این ایران انقلابی بود که هدف اصلی اقدامات نظامی امریکا قرار گرفت نه اتحاد شوروی(همان:٤١٧-٤١٥).

بدین ترتیب سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه در مقطع پس از جنگ جهانی دوم اساساً مبتنی بر ثبات و عدم تغییر محیط سیاسی و نظام های سیاسی اقتدارگرای منطقه بوده است. آمریکا به تبع رقابت های بین المللی با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق به شدت نسبت به تغییر در سرشت و روابط میان دولت های خاورمیانه حساسیت نشان می داد. راهبرد حفظ وضع موجود به دلیل سیاست های جهانی و نیز وضعیت ویژه سیاسی- امنیتی خاورمیانه در دستور کار دولت های مختلف آمریکا تا فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد قرار داشت. با این حال، باید خاطرنشان ساخت که سیاست خارجی آمریکا در منطقه اروپا و مقابله با توسعه نفوذ شوروی در این منطقه متمرکز بود و خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا جنبه

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

حاشیه‌ای‌تری داشت. با این وجود، به دلیل موقعیت ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک، منازعه اعراب و اسرائیل و پدیده هایی همچون انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به تدریج بر اهمیت منطقه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا افزوده شد و تا اوایل قرن جدید این منطقه به استراتژیک ترین منطقه جهان در چارچوب رقابت های جهانی و از جمله از منظر سیاستگذاران و تصمیم گیرندگان آمریکا تبدیل گردید.

در رویکردی بنیادین، فهم موضع آمریکا به عنوان رهبر بلوک غرب و مهمترین بازیگر حاضر در نظام بین الملل، بدون توجه به اهداف و راهبرد استراتژیک این کشور در منطقه خاورمیانه ممکن نمی باشد. واشنگتن در خاورمیانه چند هدف و راهبرد اساسی پی گیری می نماید که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره نمود: ۱- تضمین جریان انرژی منطقه به سوی غرب، ۲- پیشبرد فرایندبه اصطلاح صلح خاورمیانه، ۳- تامین و تضمین منافع اسراییل، ٤- ستیز با اسلام سیاسی، با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، ٥- مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا، ٦- گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه(قاسمیان و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۷۰).

ب)دوره پس از جنگ سرد

با از بین رفتن تهدید کمونیسم و شوروی، سیاست خارجی ایالات متحده دچار خلاء معنایی شد. این مسئله سبب شد تا سیاست خارجی آمریکا در دهه ی ۱۹۹۰ شاخصه ی خاصی نداشته باشد و بسیاری از ساختارهای جنگ سرد از جمله ناتو، فلسفه وجودی خود را از دست داد. هر چند ایالات متحده کوشید به بهانه های مختلف این نهاد فرا آتلانتیکی را حفظ نماید.(گوهری مقدم، ۱۳۸٦: ۱۱۷-۱۱٦).آنچه در بعد از جنگ سرد در سیاست خارجی آمریکا مطرح بود نوعی بحران هویت بود، بحران مذکور در ابتدای کار جرج بوش مشهود بود. به همین دلیل با این که رسم رؤسای جمهور این است که سریعاً سیاست خارجی و امنیت ملی خویش را معرفی کنند، با این حال بیش از یک سال طول کشید تا این برنامه ارائه شود. همین مشکل را کلینتون نیز داشت، زیرا او هم با همین بحران هویت در سیاست خارجی روبرو بود.(همان: ۱۱۸). راهبرد «ثبات گرایی» در سیاست خارجی آمریکا نسبت به منطقهٔ خاورمیانه در دههٔ ۱۹۹۰ با وجود رویکرد بین الملل گرایی لیبرال دولت کلینتون

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

همچنان ادامه یافت و آمریکا تمایلی به دگرگونی و تغییر گرایش دولت های خاورمیانه به سمت دموکراسی نشان نداد.

ج)دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

با این حال، وقوع عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب شد، تا سیاست خارجی آمریکا به طور شگفت انگیزی تغییر کند. این تغییر به نیاز آمریکا به مدیریت ائتلاف بین المللی علیه تروریسم بر می گردد؛ ائتلافی که در یک واکنش فوری به تروریسم جهانی می بایست به وجود آید و ایالات متحده مدیریت آن را به عهده داشته باشد؛ زیرا در این برهه ایالات متحده نمی تواند بدون ائتلاف و به تنهایی عمل کند. حملات یازدهم سپتامبر و تحولات و ضرورت های ناشی از جنگ با تروریسم، واشنگتن را ناگزیر به ارزیابی مجدد سیاست خارجی خود نمود. سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا تا مدت ها معطوف به حمایت و پشتیبانی از حکومت های اقتدارگرا اما هم پیمان و حافظ منافع واشنگتن در منطقه بود. حفظ ثبات، به عنوان محور اصلی این رویکرد، شاکله ی کلی سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا را تشکیل می داد، با تقویت و تحرک بیشتر گرایش های ضدآمریکایی و وقوع حملات ۱۱ سپتامبر در خاک آمریکا، سیاستمداران کاخ سفید به سمت آغاز رویکرد امنیتی به جای حفظ ثبات در منطقه تغییر جهت دادند. (واعظی، ۱۳۸٦). به گفته جان گدیس، پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا خود را در «جهانی خطرناک تر شده» یافت (Gaddis, 2004).

در واقع سیاست خارجی نومحافظه کاران کاملاً تهاجمی و گسترده بود و در این زمینه خاورمیانه اولین قربانی این سیاست تهاجمی گردید. در واقع ایالات متحده در راستای نظریه ی واقع گرایی تهاجمی احساس کرد که تروریسم که به اعتقاد ایالات متحده منشاء آن خاورمیانه است، باعث آنارشیک شدن عرصه بین الملل می گردد و امنیت کشورهای جهان بالاخص قدرت های جهانی را به خطر می اندازد. دلیل دیگر آمریکا سلاح های کشتار جمعی کشورهای منطقه ی خاورمیانه و تلاش آنها برای دستیابی به این سلاح ها است و معتقد است که دستیابی کشورهایی همچون عراق، که مشروعیتی در عرصه بین الملل ندارند، به این گونه سلاح ها موجب به خطر افتادن موقعیت هژمون آمریکا و ایجاد ناامنی در صحنه ی بین الملل می گردد (متقی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۰).

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و فروریزی برج های دوقلوی تجارت جهانی آمریکا و حمله به پنتاگون، دولت بوش پسر را به تغییر راهبرد سیاست خارجی آمریکا سوق داد. آمریکا در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر به تجدیدنظر اساسی در راهبرد سیاست خارجی اقدام نمود. حمله به افغانستان و عراق و اتخاذ راهبرد «مبارزه با تروریسم» همگی نشانگر اهمیت و محوریت منطقه خاورمیانه در راهبرد جدید سیاست خارجی آمریکا بود که به نوبه خود تغییر رویکرد آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه را به نمایش می گذاشت.

آمریکا در این چارچوب استراتژی کلان خود را طراحی نمود. بر پایهٔ این استراتژی، خاورمیانه به گرانیگاه سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. در دوران جنگ سرد، اروپای باختری منطقه کلیدی برای آمریکا بود و امروز خاورمیانه و به ویژه خاورمیانهٔ عربی جای آنرا گرفته است. حضور پویا، گسترده و تهاجمی آمریکا در خاورمیانهٔ عربی در سالهای پس از فروپاشی نظام دوقطبی، نماد مرکزیت یافتن این منطقه در استراتژی کلان ایالات متحده است. (دهشیار، ۱۳۸۰: ١٤). در راستای ایجاد تغییر در محیط خاورمیانه، تغییرات ارزشی و هنجاری نیز مورد توجه مقامات ایالات متحده قرار گرفت. ایدهٔ دموکراسی سازی که مبتنی بر رویکرد و گفتمان ویلسونی و تز «صلح دموکراتیک» مورد نظر لیبرالهای روابط بین الملل می باشد، در این شرایط مورد توجه سردمداران آمریکا قرار گرفت تا از طریق آن به تغییرات مورد نیاز و ضروری برای ایجاد خاورمیانه جدید دست یابند.

تغییر جهت گیری و راهبرد با هدف مقابله با تهدیدات نامتقارن و بازیگران دولتی و غیردولتی چالشگر هژمونی و منافع و اهداف آمریکا در گستره بین المللی و منطقه ای در اوایل هزاره سوم جای راهبردهای مبتنی بر حفظ وضع موجود و ثبات را در سیاست خارجی آمریکا گرفت. تغییر راهبرد سیاست خارجی آمریکا، به دلیل مظنون بودن شهروندان خاورمیانه به ویژه سعودی ها و رژیم طالبان حاکم بر افغانستان در دست داشتن در حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در خاورمیانه و از جمله افغانستان و عراق متجلی گردید. بدین نحو سیاست خارجی ثبات محورآمریکا در خاورمیانه جای خود را به سیاست خارجی تغییر محور[1] داد. بر این اساس سیاست خارجی سنتی آمریکا که اساساً مبتنی بر حفظ وضع موجود و ثبات نظام های سیاسی خاورمیانه بود، جای خود را به سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه در تغییر رژیم های غیردوست

1. Change- Centric

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

و غیردموکراتیک داد تا از این طریق منافع استراتژیک و امنیت ملی ایالات متحده تأمین گردد.

ج)دوره پس از بهار عربی

راهبرد دولت اوباما در برابر خاورمیانه را می توان انعکاسی از ناکارآمدی راهبرد دولت بوش در این منطقه دانست.اوباما در سخنرانی خود در ترکیه و به ویژه دانشگاه قاهره مصر تلاش نمود تصویر متقابل آمریکا و خاورمیانه در دوره بوش را اصلاح کند و بدین منظور بر «آغازی نو» از روابط و مناسبات با خاورمیانه تأکید نمود. چند جانبه گرایی و بهره گیری از دیپلماسی و قدرت هوشمند در سیاست خارجی اوباما در قبال خاورمیانه تجلی پیدا کرد. روی کار آمدن دولت اوباما در ایالات متحده سبب شد که رویکرد متفاوتی در مورد مسایل خاورمیانه اتخاذ گردد. سیاست اوباما با هدف به کار بردن قدرت هوشمند در منطقه خاورمیانه سه تغییر عمده نسبت به گذشته داشت: تغییر تمرکز آمریکا از عراق به افغانستان، سیاست مشارکت دادن قدرت های مخالف منطقه ای مانند ایران در مسایل منطقه و گسترش دموکراسی از طریق نرم در منطقه (آدمی و دیگران، ۱۳۹۰ :۷۳).

تحولات انقلابی سال ۲۰۱۱ خاورمیانه عربی، سیاست خارجی آمریکا را با چالش های جدیدی مواجه نمود. تغییرات ناگهانی در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی که با کارگزاری مردم و به ویژه جوانان منطقه رخ داد، دولت های حاکم و قدرت های بزرگ را دچار شوک نمود و آنان را به واکنش نسبت به این تحولات وادارکرد. آمریکا تلاش نمود مبتنی بر سیاست های اعلامی باراک اوباما از قدرت هوشمند و چند جانبه گرایانه در برابر این تحولات بهره ببرد و اساساً چهره ای دموکراتیک از خود ارائه نماید. دولت اوباما که با شعار بهبود وجهه آمریکا در عرصه جهانی روی کارآمده بود، با پاردوکس حمایت از حرکت های آزادی طلبانه سیاسی – اجتماعی در جوامع عربی و یا پشتیبانی از حکومت های اقتدار گرا مواجه بود. به هرحال، دولت اوباما تا حدودی سعی کرد تا با خودداری از شتابزدگی و اقدامات تاخیری و اتخاذ نوعی رفتار متوازن، اولاً ضعف خود در پیش بینی تحولات را پوشش دهد و ثانیاً از این طریق، مسیر این تحولات را در راستای منافع کلان ایالات متحده جهت دهی نماید (واعظی ، ۱۳۹۲: ٦٧).

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

سیاست دموکراسی گستری آمریکا در خاورمیانه

در چارچوب گفتمان آرمان آمریکایی، باید به این نکته مهم توجه داشت که این گفتمان شامل چه دال هایی می شود و در تداوم هویت آمریکایی چقدر تاثیر داشته است. بر این اساس دال هایی همچون استثناگرایی، هژمونی خیرخواه، آزادی، دموکراسی، لیبرالیسم و مذهب مسیحیت نقش اساسی و مهمی را ایفا نموده اند. فضاهای گفتمانی لیبرالیسم و دموکراسی خواهی، مذهب مسیحیت، حقوق بشر و آزادی به عنوان گفتمان های هویتی شکل دهنده به هویت آمریکا، بازتاب بستر هنجاری آرمان های آمریکایی هستند که در آن مرزهای «خود» و «دیگری» مشخص می شود (عسگریان،۱۳۹٤:۱۵۳-۱۵۲).

اگرچه ایالات متحده در سیاست خارجی سعی بر اشاعه معناها، هنجارها و هویت داخلی خود تحت لوای لیبرال دموکراسی داشته است، کنش گری این کشور خصوصا در قبال کشورهای عربی، خلاف این امر را نشان می دهد.(رسولی ثانی آبادی و علی پور،۱۳۹۲:٦۳) ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ گاه به عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. دل مشغولی عمده دولتهای مختلف امریکا در خلال چند دهه اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چارچوب پیشبرد صلح مورد نظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش های تندرو و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می داده است. تا زمانی که دولتهای عرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات اینگونه رژیمها در منطقه بود و کمتر به مسئله فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می کرد (Gordon, 2003).

براین اساس، ایالات متحده کمتر به قطع رابطه با نظام های اقتدارگرای منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه فکر می‌کرد و از توجه جدی به حقوق بشر و ایجاد فرایند دموکراسی خودداری می‌نمود.(wittes, 2008:17) در واقع، زمانی که تعارضی با منافع امریکا دیده می شد از جمله برای منافع نفتی و ترس و واهمه ادعایی از هر نوع حرکت چپ گرای متمایل به اتحاد جماهیر شوروی با حکومت های دموکراتیک در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه، به مخالفت بر می خاست {به عنوان مثال، مشارکت در سقوط دولت منتخب و مردمی ایران در سال ۱۹۵۳} (Forsyth: 1993:8).

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

در واقع، حفظ ثبات در خاورمیانه که به لحاظ منابع انرژی از اهمیت راهبردی فوق العاده ای برخوردار است، آن چنان ذهنیت سیاست گذاری آمریکایی را به خود مشغول کرده بود که آنان حتی از اعمال فشار جدی برای پیشبرد تغییرات دموکراتیک رژیم های غیردوست همچون سوریه خودداری می کردند. (Hawthorne, 2003:21)در مجموع، ایالات متحده در چارچوب سیاستهای جهانی خود و رقابت فزاینده با بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی راهبرد «ثبات» و ممانعت از نفوذ روزافزون شوروی به منطقه خاورمیانه را در دستور کار خود قرار داده بود و در این راستا از اتخاذ راهبردهای دگرگون کننده و تغییر آفرینی همچون دموکراتیزه کردن منطقه خودداری می نمود.

به دنبال پایان جنگ سرد یک اجماع سیاسی مبنی بر حمایت فعالانه از گذار دموکراتیک در آمریکا شکل گرفت. این اجماع در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی پا گرفت و این زمانی بود که آمریکا در موازنه سازی میان نگرانی های امنیتی و ترویج آرمان های خود دچار زحمت نبود. این امر اساسا مبتنی بر نظریه صلح دموکراتیک بود که یک عنصر امنیتی را به ترویج دموکراسی اضافه می نمود. خاورمیانه از این بحث مستثنی نبود (muravchik, 1993:8) زیرا ضرورت ایجاب می نمود تا ترویج دموکراسی به عنوان ابزار تشویق روابط صلح آمیزتر با اسرائیل و تعدیل افراط گرایان مورد پیگیری قرار گیرد. البته ترویج دموکراسی تا جایی پیگیری می شد که باعث بی ثباتی رژیم های مستبد دوست نگردد. این مفروض برجسته که میان حکومت دموکراتیک و صلح یک رابطه مثبت وجود دارد در خاورمیانه دهه ی ۱۹۹۰ با گسست هایی مواجه شد زیرا رژیم هایی که تا حدی در فرایند صلح با اسرائیل درگیر بودند در عین حال به آهستگی و با اکراه ایجاد فرایند دموکراسی را تعقیب کردند و گشایش اندکی نسبت به جنبش های مخالف، قایل شدند (Solingen, 2003: 58).

برخی روسای جمهور سابق آمریکا به ویژه کلینتون راهبرد لیبراسیون محدود یا اصلاحات سیاسی محدود را اتخاذ کرده بودند؛ زیرا از منظر آنان رشد بی رویه دموکراسی، رادیکالیسم را در منطقه تقویت می نمود. کلینتون به سه دلیل از اصلاحات سیاسی محدود در جهان عرب حمایت می کرد: ۱- به طور کلی کلینتون از علاقه اش به گسترش دموکراسی به عنوان یک هدف اصلی در سیاست خارجی سخن می گفت. ایالات متحده حمایت های مهمی را از کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین که در حال گذار از اقتدارگرایی بودند، مبذول داشته

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

و به تشویق ملل در آفریقا و آسیا جهت پذیرش دموکراسی می پرداخت. ۲- پایان جنگ سرد رویکردها را تغییر داد، به طوری که ایالات متحده دولتهای عربی مهمی مانند مصر و مراکش را مورد توجه خاص قرار داد تا به عنوان سپرهایی علیه گسترش نفوذ شوروی سابق در خاورمیانه عمل نمایند؛ ۳- عنصر اساسی دیگر در رفتار سیاست خارجی کلینتون، موقعیت سیاسی حاکم بر ملل عربی از اوایل دهه ۱۹۹۰ بود زیرا رژیمهای عربی با مشکلات اجتماعی و اقتصادی زیادی روبه رو بودند، مطالبات عمومی برای حقوق بشر رو به افزایش بود و جنبشهای اسلامی مخالف به طور روزافزون گسترش می یافت. از این رو، کشورهایی مانند الجزایر، اردن و یمن انتخابات با نظام چند حزبی برگزار کردند و حضور احزاب مخالف در پارلمان به رسمیت شناخته شد. در مراکش و قطر فضای رسانه ای بازتری فراهم آمد (دیلم صالحی، ۱۳۸٤: ۱۵۸-۱۵۷)

هرگونه وسوسه ای از سوی ایالات متحده برای توجه به حقوق بشر و دموکراتیراسیون در سیاست خاورمیانه ای خود در دوره پیش از ریاست جمهوری جورج بوش با دو نیروی بنیادینی که امروز نیز همچنان سلطه نیرومندی برسیاست ایالات متحده دارند، تضعیف می شد. نیروی نخست این باور است که اصرار بیشتر امریکا بر ترویج دموکراسی در جهان عرب بدون تردید تنش هایی را با دولت های عربی ، که همکاری آنها در مسائل دیگر بسیار ارزشمند است، به وجود خواهد آورد... کشمکش بالقوه میان تلاش برای ترویج دموکراسی و تلاش برای بدست آوردن دیگر اهداف استراتژیک و اصلی ایالات متحده، یکی از موانع دامنه دار فشار شدید ایالات متحده برای اصلاحات سیاسی داخلی بوده است(ویتس ، ۱۳۹۰: ٤۲) دومین مشکل عمده که متعرض تلاش های امریکا در زمینه دموکراتیزاسیون می شود آن است که ارجحیت کلی سیاست دموکراتیک برای این کشور در جهان عرب، دیر زمانی است که با علم به این مسئله تضعیف شده است که برندگان فرایند دموکراتیک در اکثر کشورهای عربی احتمالاً احزابی نخواهند بود که همان ارجحیت های امریکا در منطقه را داشته باشند. در واقع ممکن است آنها به شدت ضد امریکایی و شاید هم پس از به قدرت رسیدن ضد دموکراسی از آب درآیند(همان : ٤۷)

الف)سیاست دموکراسی گستری بوش پسر در خاورمیانه

حوادث یازده سپتامبر اثر شگرفی برسیاست خارجی آمریکا به ویژه در ارتباط با خاورمیانه

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

برجای گذاشت، حملات یازده سپتامبر حاوی این هشدار برای زمامداران آمریکا بود که حمایت از حفظ وضع موجود در خاورمیانه چه پیامدهای وحشتناکی ممکن است برای این کشور دربرداشته باشد. در همین چارچوب تحلیهای مختلفی درباره علل وقوع این حملات و همچنین چگونگی گسترش تندروی و تشدید احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه مطرح شد. تحلیلگران غرب علل حوادث یازده سپتامبر را به فقدان فرصتهای اقتصادی در جوامع عرب و خاورمیانه ای، عملکرد نامناسب نظام آموزشی در جوامع منطقه و محبوب نبودن سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در نزد مردم این جوامع نسبت دادند (Hawthorne, Ibid: 22).

درآستانه قرن بیست و یکم، قدرت های نیرومند خارجی به ویژه آمریکا، از دموکراسی سکولار به عنوان دارویی برای درمان درد منطقه استفاده کردند. مقامات ارشد مکرر به «فقدان آزادی» در خاورمیانه اشاره کردند و نتیجه گیری کردند که ناکامی های اقتصادی و ستم های سیاسی مولد یأس و ناامیدی بوده و مردم را آماده پذیرش ایدئولوژی های نفرت و خشونت کرد. جورج دابلیو بوش در فوریه سال ۲۰۰۳ اعلام کرد که «جهان آشکارا علاقمند به گسترش ارزش های دموکراتیک است چرا که ملت های آزاد و با ثبات، خاستگاه ایدئولوژی های خونریزی نیستند» (ریچارد نورتون، ۱۳۹۱: ۲٤٥-۲٤٤).

در نوامبر سال ۲۰۰۳ رئیس جمهور بوش از موجی از تغییرات در سیاست ها خبر داد مبنی براینکه آمریکا توجه اش به امنیت را به نفع پیشبرد دموکراسی کنار خواهد گذارد. در همین راستا فقدان دموکراسی در جوامع خاورمیانه به عنوان عاملی عمده که زمینه پرورش تندروی و تروریسم را فراهم می کند، مدنظر قرار گرفت. براساس این دیدگاه، نظام های اقتدارگرا در جوامع عرب، فضایی را پدید آورده اند که القاعده و دیگر گروههای ستیزه جو قادرند از آن در جهت جلب حمایت مردم بهره برداری کنند. همچنین چنین تحلیل شد که فقدان آزادی سیاسی در این جوامع، امکان توسعه رفاه و ترویج افکار مدرن را سد کرده است.در عین حال، رابطه نزدیک واشنگتن با رژیمهای غیر دموکراتیک عرب منطقه بر عمق سرخوردگی اعراب از اوضاع کنونی خود افزوده است.

طرح خاورمیانه بزرگ

ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر با شعار «مبارزه با تروریسم»، سیاستها و اهداف منطقه ای

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

خود را در خاورمیانه به گونه ای دیگر ترسیم کرد. آمریکا پس از حمله به افغانستان و پی آمدهای گسترده منطقه ای آن، سیاست های کلی خود را در قالب «طرح خاورمیانه بزرگ» مطرح ساخت. این طرح به دنبال آن بود که ریشه های افراط گرایی و خشونت در منطقه را از طریق دموکراسی گستری و گشایش فضای باز سیاسی و اجتماعی از بین ببرد و فضای جدید سیاسی برای عادی سازی روابط اسرائیل با کشورهای منطقه فراهم سازد. طرح خاورمیانه بزرگ را می توان از رویکرد خاورمیانه ای امریکا در دوران بوش تلقی نمود. به طور کلی، طرح خاورمیانه بزرگ به دو بخش عمده سیاسی و اقتصادی تقسیم می شود. ایجاد همسویی اقتصادی در بعد جهانی و در راستای نظم اقتصادی لیبرال یکی از اهداف اصلی این طرح می باشد. به عبارت دیگر، اصلاحات در خاورمیانه، هم از بعد سیاسی و هم از بعد اقتصادی مطرح است. بر اساس طرح خاورمیانه بزرگ، آمریکا با این استدلال که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت های خود، ثبات و امنیت جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می کند، در صدد گسترش دموکراسی در خاورمیانه برآمد.

بدین ترتیب در شرایطی که دولت بوش تا پیش از حملات یازده سپتامبر تلاش های مربوط به ملت سازی و ترویج دموکراسی را حتی در مناطق کم اهمیت تری همچون بالکان، بیش از حد آرمان گرایانه و در تعارض با منافع آمریکا تلقی می کرد، در چارچوب شرایط پدید آمده پس از حوادث یازده سپتامبر تغییر موضع داد. در همین راستا، براساس تحلیل هایی که در واشنگتن از علل وقوع این حوادث مطرح شد، ملت سازی و دموکراتیزه کردن جوامع خاورمیانه به عنصری اساسی در سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه تبدیل شد (میرترابی، ١٣٨٤: ٩٢).

با تأمل در رفتار سیاست خارجی آمریکا از دوره جرج دبلیوبوش می توان سه راهبرد اصلی را مورد شناسایی و دقت قرارداد: سکوت نسبت به آموزه دموکراسی در خاورمیانه ٢- حمایت از اصلاحات سیاسی محدود و طرح شعار حقوق بشر در منطقه و ٣- اجرای پروژه دموکراسی در خاورمیانه بزرگ (دیلم صالحی، ١٣٨٤: ١٥٨).

بنابراین، در شرایط نوظهور تأسیس نظام های دموکراتیک در کشورهای خاورمیانه در جهت منافع آمریکا تعریف شده است. چرا که نگرانی مقامات آمریکایی از آن است که تداوم نظام های سیاسی ماهیتاً سنتی در منطقه و سیاستهای مبتنی بر بی‌اعتنایی به مطالبات و درخواست

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

های جامعه، به بی ثباتی منتهی شود که نتیجه ای جز ناامنی برای آمریکا در بر نخواهد داشت. از این رو، نخبگان آمریکا با قائل بودن به فرضیه «صلح دموکراتیک» سیاست خود را بر افزایش ضریب امنیتی از طریق گسترش ارزش های لیبرال- دموکراسی مبتنی کرده‌اند.

دولت بوش همچنین استراتژی ترویج دموکراسی در خاورمیانه را به پروژه ملت سازی پیوند زد. به رغم اینکه در برنامه های سابق ملت سازی در دولت آمریکا ترویج دموکراسی در سطح یک منطقه و نه محدود به یک کشور، به عنوان یک استراتژی مدنظر قرار گرفته و به پروژه ملت سازی پیوند خورده است. هر دو استراتژی تغییر رژیم و ترویج دموکراسی در خاورمیانه، در واکنش به حملات ۱۱ سپتامبر در دستور کار سیاست خارجی دولت بوش قرار گرفتند و هدف نهایی آنها مبارزه با تروریسم اعلام شده است. (میرترابی، ۱۳۸۳: ۹) صدام حسین به نحو مطلوبی به منبع عظیم شرارت تبدیل شد. نومحافظه کاران استدلال کردند با سرنگونی او دموکراسی نه تنها در عراق بلکه در سراسر خاورمیانه گسترش خواهد یافت و نیروهای خیر می توانند بدون مانع به پیش روند.

آمریکا با حمله به عراق و سرنگون کردن رژیم صدام حسین در نظر داشت عراق را به یک نمونه موفق دموکراسی و سرمایه داری در منطقه تبدیل کند تا در سایه آن بتواند روند دموکراسی در منطقه را آغاز و آن را به مورد اجرا درآورد. نئومحافظه کاران آمریکا در صدد بودند تئوری دومینو را در خاورمیانه اجرا کنند. براساس این تئوری در صورت برقراری دموکراسی در عراق، حکومت های مستبد منطقه، یکی پس از دیگری ریزش خواهند کرد(کامل، ۱۳۸۲: ٦٦) الگوی عملیاتی طرح، آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم بود. براساس این طرح آلمان مدلی برای اروپا، ژاپن مدلی برای آسیا و اکنون عراق مدلی برای خاورمیانه است. در مجموع، در دوره نومحافظه کاران، این نظریه حیات یافت که ترویج دموکراسی منجر به ایجاد بستری خواهد گردید که نفی کننده بنیادگرایی، تروریسم و ضرورت نیاز به سلاحهای کشتار جمعی خواهد بود.

بنابراین بر اساس درکی که تصمیم گیران آمریکا از بستر حیات دهنده این تهدید بزرگ و همچنین از منافع چندلایه آمریکا در منطقه دارند، دموکراسی سازی را استراتژی مناسب یافته اند، چرا که موجبات شکل گیری نهادها و هنجارهای متناسب با منافع این کشور را در منطقه فراهم می کند. در واقع، استراتژی دموکراسی سازی آمریکا در منطقه خاورمیانه در دو

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

سطح مکمل هنجاری و نهادی دنبال می شود. آمریکا استراتژی منطقه ای خود را در دو سطح تأسیس هنجارهای لیبرالیستی و نهادهای دموکراتیک تعریف کرده است که بر همین اساس هم استراتژی دموکراسی سازی با دو استراتژی دولت سازی و ملت سازی پیوند تنگاتنگ دارد (سلیمانی پورلک، ۱۳۹۰: ۲۴۰-۲۳۹).

ب) سیاست دموکراسی گستری اوباما در خاورمیانه

اوباما با هدف تغییر چهره آمریکا به اتخاذ رویکردهای نوینی همت گماشت. از شاخصه های رویکرد نوین اوباما می توان به سه مورد اشاره کرد: نخست ارائه دیدگاه های مسالمت آمیز در بحث دموکراسی خواهی، ترویج دموکراسی و حقوق بشر می باشد. وی برخلاف بوش ،کاربرد زور را برای تحقق چنین اهدافی رد می کند. دومین نکته مورد توجه دولت اوباما بحث اعتمادسازی بود. این امر در جهت بهبود وجهه امریکا نزد مسلمانان صورت می گرفت و اوج آن را در سخنرانی اوباما در قاهره شاهد بودیم که گفتمان متعادل تری را اتخاذ نمود. سومین مسئله نیز اهمیت بیشتر قائل شدن به کشمکش فلسطین و اسرائیل در سیاست خاورمیانه ای آمریکا است. وی فعال سازی مذاکرات صلح را به عنوان یکی از اولویت های اصلی خویش در خاورمیانه دنبال نمود. اگرچه به دلیل سیاست های افراطی دولت راست گرا نتانیاهو، عملاً روند صلح در دوره نخست باراک اوباما به حالت تعلیق باقی ماند (واعظی، ۱۳۹۲: ۴۳ - ۴۲).

اوباما تلاش کرد با رویکرد غیرایدۀولوژیک، غیرامنیتی، مدیریت غیرمستقیم، توجه به سیاست ها به جای اصول ثابت از پیش تعیین شده، پرهیط از جنگ های غیرضروری، توجه به چندجانبه گرایی و کاهش هزینه مداخله مستقیم، منافع خود را تامین کند (کریمی و همکاران،۱۳۹٤:۱۲٤) .

اوباما همچنین تلاش برای ایجاد تغییرات یا اصلاحات در نظام های سیاسی کشورهای مسأله دار با سیاستهای آمریکا را ادامه داد اما با دوری از تک روی و یکجانبه گرایی در مواجهه با مسائل خاورمیانه و تأکید بر همکاری بیشتر با متحدان و حتی کنش گران جدید یا قدرت های نوظهور. اوباما بر اساس سند امنیت ملی جدید آمریکا که در دوره ریاست جمهوری او تدوین شد به جای سیاست دموکراسی سازی با هجوم نظامی یا شیوه های خشونت بار به سمت

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

نظارت بر فرایند دموکراتیزاسیون در کشورهای خاورمیانه حرکت کرد (داورپناه، ۱۳۹۱: ۹۵).

از اواخر سال ۲۰۱۰، منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی شاهد خیزش های مردمی دامنه داری بود که طبعاً منافع آمریکا را تحت تاثیر قرار می داد. این وقایع که از تونس آغاز شد و به سرعت مصر، یمن، لیبی، بحرین و سوریه را در برگرفت، حکومت های تونس، مصر، لیبی و یمن را ساقط نمود، موجب دخالت نظامی در لیبی و بحرین شد و سوریه را در بحرانی عمیق فرو برد. طیف کشورهایی که شاهد این وقایع و تحولات بعدی آن بودند، به قدری گسترده بود که در آن هم از متحدان آمریکا مثل تونس، مصر، بحرین و یمن حضور داشتند و هم از کشورهایی مانند سوریه و لیبی که با امریکا هم سو نبودند.

با روی کار آمدن اوباما، وی چندان تمایلی به پیشبرد طرح ارتقای دموکراسی و اصلاحات در خاورمیانه نداشت. چنانکه در برنامه های هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا در جلسه اخذ تأییدیه مجلس سنا برای تصدی این سمت، وی بر طرح جامع دیپلماسی ،توسعه و دفاع تأکید کرد و سخنی از پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه به زبان نیاورد. در واقع اوباما تلاش نمود دو محور توسعه و شأن را جایگزین ارتقای دموکراسی در خاورمیانه نماید. اما تحولات و انقلابهای عربی سبب شد اوباما به سیاست اصلاحات جرج بوش پسر بازگردد و به ناچار این مسئله را مورد تاکید قرار دهد(Hassan, 2011:48). وی به تفصیل در سخنرانی ۱۹ می سال ۲۰۱۱ در وزارت خارجه آمریکا سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه را متأثر از تحولات منطقه اعلام نمود. اوباما اعلام نمود علت انقلاب های ۲۰۱۱ فقدان شأن و حق تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی در سراسر منطقه و نیز تحت تأثیر فن آوری های جدید و نقش جوانان بوده است. اوباما از روابط مبتنی بر منافع و احترام متقابل و نیز مجموعه ای از اصول جهت مدیریت این فرصت تاریخی حمایت کرد. به عقیده وی این اصول عبارتنداز مخالفت با اعمال خشونت و سرکوب مردم منطقه، حمایت از حقوق جهانی نظیر آزادی بیان، آزادی اجتماعات،آزادی مذهب، برابری مرد و زن بر اساس قانون و حق انتخاب رهبر. اوباما در این سخنرانی از انجام اصلاحات سیاسی–اقتصادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا حمایت کرد زیرا این مسئله سبب تحقق آمال مشروع مردم سراسر منطقه خواهد بود (Hassan, 2011:50).

در تحولات ۲۰۱۱ به بعد خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، کنش آمریکا با توجه به متن

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

تحولات در شکل «همراهی نسبی» با خواسته ها و تقاضاهای سیاسی مردم منطقه تجلی یافت. همراهی با سقوط رهبران برخی از کشورهای دوست و متحد مثل تونس، مصر و یمن و تلاش برای حفظ ساختارهای قدرت موجود و نیز کوشش برای حفظ توازن قوای منطقه یی از جمله اقدامات دولت آمریکا در پاسخ به تحولات جدید خاورمیانه بوده است. با این حال، متن تحولات و بی ثباتی ها و تغییرات پی در پی در کشورها به نوبه خود سیاست خارجی آمریکا را در نوعی تجدیدنظرطلبی نسبت به منطقه قرار داده است. چند جانبه گرایی و بهره گیری از قدرت هوشمند در پاسخ به تحولات منطقه شاخص های رفتاری ایالات متحده می‌باشد.

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

نتیجه‌گیری

ترویج دموکراسی به عنوان یکی از عناصر هویتی ایالات متحده در طول تاریخ سیاست خارجی این کشور تأثیراتی را بر جای گذاشته است. ورود آمریکا به عرصه جهانی در مقطع پس از جنگ جهانی دوم به طبع مسئله دموکراسی و ترویج آن را به موضوعی مهم در عرصهٔ سیاست خارجی این کشور تبدیل نمود.

با روی کار آمدن بوش پسر در سال ۲۰۰۰ و وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه موضعی کاملاً تهاجمی به خود گرفت. حمله به افغانستان و عراق و تصمیم آمریکا جهت تبدیل عراق به مدلی دموکراتیک برای خاورمیانه به نقطه عطفی در ایجاد فرایند دموکراسی در منطقه تبدیل گردید. با این حال، باید متذکر شد که این ضرورت ها و الزامات امنیتی در عرصهٔ سیاست خارجی آمریکا در اوایل هزارهٔ جدید میلادی بود که دموکراتیزاسیون خاورمیانه را در نزد آمریکائیان مطرح نمود. آمریکائیان در همین راستا و به منظور طراحی راهبردی در این زمینه، «طرح خاورمیانه بزرگ» را عرضه نمودند که از طریق آن در صدد بودند اصلاحاتی را در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی- فرهنگی در منطقه خاورمیانه به وجود آورند. با این وجود، چالش های ناشی از جنگ های افغانستان و عراق و نگرانی های استراتژیک و ژئوپولیتیک امریکا در منطقه، مجال چندانی برای پیگیری دموکراتیزاسیون در منطقه خاورمیانه باقی نگذاشت.

به دلیل ساختار سیاسی غیریکپارچه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی، ساختار استراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئوکالچر و نوع و نحوه تعاملات پیشین ایالات متحده با خاورمیانه، این کشور همزمان با سیاست های اعلانی خود مبنی بر حمایت از دموکراسی، گونه های مختلفی از رفتار و سیاست در قبال تحولات جدید خاورمیانه در پیش گرفت. این کشور برخی تحولات در منطقه را از نگاه دوستانه- رقابت آمیز و برخی دیگر را در مرزهای رقابت آمیز- خصمانه نگریسته و در مجموع تلاش نموده تحولات مردم سالارانه غیرمترقبه در منطقه را کنترل و نوعی دموکراسی هدایت شده را پی گیرد و از رهگذر آن رهبری مورد نظر خود در منطقه خاورمیانه را پیاده نماید و بدین ترتیب به واسطه قدرت هوشمند، سیاست ها و برنامه های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت خود در منطقه را دنبال کند.

در چارچوب رویکرد سازه انگاری، مهمتر از هنجار دموکراسی و ترویج آن، نوع نگاه

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

و تصویر ذهنی آمریکا نسبت به خاورمیانه و ماهیت ساختار آنارشیک آن از حیث دوستی، خصومت یا رقابت است که از اهمیت برخوردار می باشد. به عبارت دیگر، جایگاه و سرشت خاورمیانه از چشم انداز آمریکاست که عنصر هویتی دموکراسی را در سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه تعیین می کند. لذا از آنجا که تصویر آمریکا از خاورمیانه تصویری مغشوش، متناقض و نامنسجم و در مجموع در بردارندهٔ عناصر دوستی، خصومت و رقابت است، طبیعی است که باید منتظر سیاست های مختلف در برگیرندهٔ این تصاویر گوناگون بود.

در مجموع آمریکا در برخورد با تحولات جهان عرب در اوایل دههٔ دوم قرن بیست و یک، این تحولات را از دریچه تعامل کلان خود با خاورمیانه نگریسته و این منطقه جزء معدود مناطقی است که امریکا در پیاده سازی سیاستهای خود در آن دچار پیچیدگی و تناقض می شود. اولویت دادن به مسئله دموکراسی و جریانات دموکراسی‌خواه آمریکا را با چالش های بین دموکراسی و حمایت از رژیم های اقتدارگرای دوست و از جمله رژیم اسرائیل و نیز احتمال روی کار آمدن و به قدرت رسیدن نیروهای اسلام گرا مواجه می سازد. در چنین متن و زمینه ای ایالات متحده مبتنی بر دوستی و دشمنی یا رقابت ها به کنش و ایفای نقش در منطقه می پردازد و ارزشها و منافع خود را از چنین مسیری مورد پیگیری قرار می دهد و از این رهگذر است که مسئله دموکراسی و ترویج آن در منطقه نیز مورد توجه واقع می شود. به رغم شعارگرایی و لفاظی آمریکا در اعلام برنامه های دموکراسی سازی در مراحل اولیه پیاده سازی برنامه ها و استراتژی های خود، در عرصهٔ عمل و در ادامه مسیر تعامل با منطقه تصور و تصویر خود از بازیگران دولتی خاورمیانه را که مبتنی بر متن استراتژیک خاورمیانه است، مورد پیگیری قرار می دهد. از آنجا که هدف چند جانبه گرایی در پیش گرفته شده اوباما حفظ ثبات در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه بود، کاهش جایگاه هدف «ترویج دموکراسی» در سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه مساله مورد انتظاری بود.

تجربه دموکراسی سازی ایالات متحده و شرکای استراتژیک آن در خاورمیانه نشان می دهد که اولویت آمریکا در کوتاه زمانی از ایده آل های «دموکراتیک» به اولویت های «امنیتی» تغییر پیدا می کند زیرا به تعبیر سازه انگاران «همه چیز وابسته به این است که در تعامل دولتها چه می گذرد» و فرایند تعامل بین آمریکا و ساختار پرتناقض خاورمیانه، آمریکا را از ایده آلیسم به واقع گرایی سوق می دهد. این امر در اوایل قرن بیست و یک در تعامل میان آمریکا و

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

خاورمیانه تکرار شده است.

در این شرایط هویت آمریکا در عرصه سیاست خاورمیانه ای خود، به گونه‌های مختلف تولید و بازتولید می گردد. با توجه به تمرکز این پژوهش بر هویت دموکراسی‌گستری آمریکا در برخورد با خاورمیانه، در شرایط جدید تحولات خاورمیانه اساساً دموکراسی آمریکایی شکل و ماهیتی هدایت شده و کنترل شده به خود می گیرد؛ زیرا در چارچوب دیدگاه آمریکایی و ساختار پیچیده و متناقض خاورمیانه، این کشور به گونه ای پراگماتیستی چشم انداز تحولات منطقه را در نظر داشته و از اینرو دموکراسی به مثابه ارزش و هنجار، خود در چارچوب دیدگاه کلان آمریکا به منطقه قرار می گیرد.

در پایان با توجه به چارچوب نظری و یافته ها و نتیجه پژوهش، نمودار زیر قابل ترسیم است:

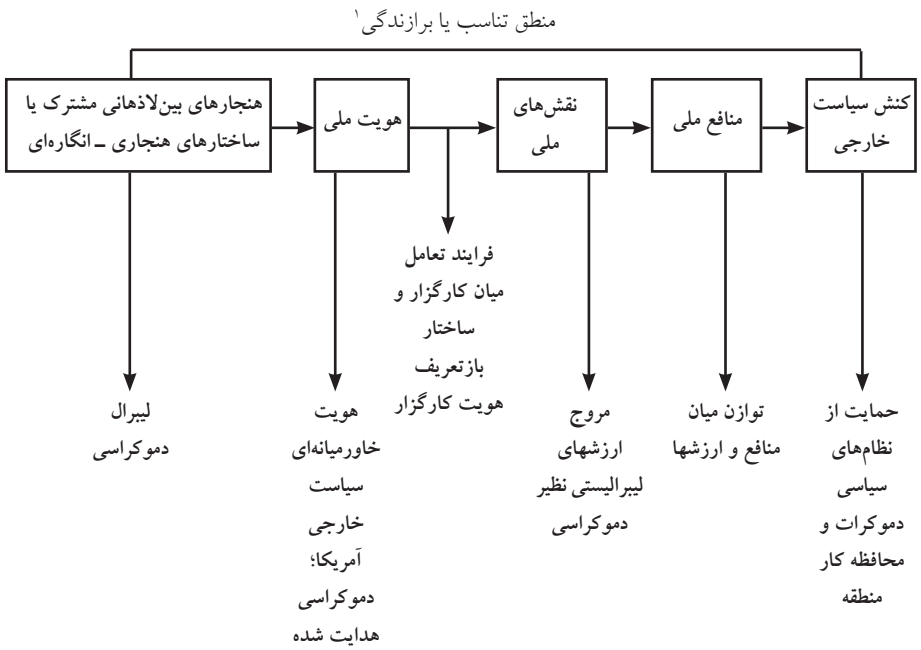

1. Logic of appropriateness

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

کتابنامه

الف) فارسی

- آدمی، علی و دیگران(۱۳۹۱)، بیداری اسلامی و تغییر رژیم‌های عربی: عوامل و زمینه‌ها، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۵۵، صص۵۹-۷۹.
- داورپناه، افشین (۱۳۹۱)، «سناریوی اوبامایی برای خاورمیانه»، *مهرنامه*، شماره ۲۶.ص ۹۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال(۱۳۸۹) *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- دیلم صالحی، بهروز(۱۳۸٤)، «چالش های دموکراسی در خاورمیانه»،*فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ٤۱،صص ۱٤۳-۱۷۲.
- رسولی ثانی آبادی، الهام و علی پور،محمود(۱۳۹۲)، تبیین سیاست خارجی آمریکا در مدیریت تحولات انقلابی - عربی: از سازه انگاری تا رویه ها و کنش های مبتنی بر معناهای بیرونی، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره سوم، صص ۸۱-۵۵.
- رویس اسمیت، کریستین(۱۳۹۱)، *«سازه انگاری» در اسکات برچیل و دیگران، نظریه های روابط بین الملل*. تهران: نشر میزان.
- ریچارد نورتون، آگوستوس(۱۳۹۱)، *«معمای اصلاحات سیاسی در خاورمیانه»، در روابط بین المللی خاورمیانه، لوییس فاست*، ترجمه احمد سلطانی نژاد، تهران: وزارت امور خارجه، اداره نشر.
- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۳۹۰)، *قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه آمریکا*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی .
- عسگریان، عباسقلی و همکاران(۱۳۹٤)، تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، شماره دوم، صص ۱۸۳-۱٤۵.
- قاسمیان، روح اله و همکاران(۱۳۹۷)، بحران سوریه و جنگ سرد جدید، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، شماره اول، صص۱۹۵-۱۵۹.
- قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۳)، تکوین گرایی: از سیاست بین الملل تا سیاست خارجی. *فصلنامه مطالعات راهبردی*. شماره ۲٤،صص۲۹۹-۳۱۸.
- کامل، سید روح اله (۱۳۸۲)، «تبیین نگرش امنیتی و اهداف چهارگانه هژمونی آمریکا در عراق»، *راهبرد*، شماره ۲۹،صص ٤۵-۷٤.
- کریمی، غلامرضا و همکاران(۱۳۹٤)، سیاست‌های راهبردی دولت اوباما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب های مردمی ۲۰۱۱، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، شماره سوم،صص ۱۲۷-۹۹.
- گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک(اردیبهشت۱۳۸۳)، *«طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا: ملازمات وپیامدها»*، شماره ٦۲ .

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

- گوهری مقدم، ابوذر(۱۳۸٦)، *سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
ـ لنچافسکی، جورج (۱۳۷۳)، *روسای جمهوری امریکا و خاورمیانه (ازترومن تا ریگان)*، تهران: نشر البرز.
- متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت(۱۳۸٦)، سازه انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه سیاست: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. دوره ۳۷، شماره٤، صص ۲۰۹-۲۳۷.
- متقی، ابراهیم و دیگران(۱۳۸۹)، «بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر(بر اساس رویکرد واقع گرایی تهاجمی)، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی*، شماره چهارم،صص۱-۲۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸٤)، *تحول در نظریه های روابط بین الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- ---------- (۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدنها از منظر سازه انگاری». *مجله دانشکده حقوق وعلوم سیاسی*. شماره ٦۳،صص ۲۰۱-۱٦۹.
- ملایی، اعظم و کافی، مجید(۱۳۹۲)، احیای هویت اسلامی و ایدۀولوژی تمامیت طلب آمریکایی، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره دوم، صص۱٤۲-۱۲۳.
- موسوی، سید محمد و همکاران(۱۳۹۱)، تحولات انقلابی مصر و جایگاه رژیم صهیونیستی در منطقه، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، سال دوم، شماره۳، صص ۱۱۱- ۷۷.
- میرترابی، سعید (۱۳۸٤)، «آمریکا و راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، شماره ٤۱،صص۸۷-۱۲۰.
- واعظی، محمود(۱۳۹۱)، «رویکرد دولت اوباما به جهان اسلام: تغییر یا تداوم سیاست های آمریکا»، *فصلنامه روابط خارجی*، شماره ۱(پیاپی۱۳)،صص۷-٤٦.
- واعظی، محمود(۱۳۸٦)، *«زمینه‌های سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و ناکامی آن»*، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، سایت مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ونت، الکساندر(۱۳۸٤)، *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*.ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ویتس، تامارا کافمن(۱۳۹۰)، *گام‌های لرزان آزادی: نقش آمریکا در بنای دموکراسی درجهان عرب*، ترجمه سید داوود آقایی، تهران: سرای عدالت.
- هادیان، ناصر(۱۳۸۲)، «سازه انگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی». *فصلنامه سیاست خارجی*. سال۳۷، شماره ٤:صص ۹۵۰-۹۱۵ .
- های، کالین(۱۳۸۵)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشرنی.

ب) انگلیسی

- Christian Science Monitor (2011).”Yemen Will Be The Big Test For Democracy Vs. Alqaeda”,22 March.
- Forsythe, David P. "Democracy, War, and Covert Action." Journal Of Peace Research. Vol. 29, No. 4 (Nov., 1992), 385–395. P.387.

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]

-Gaddis, John Lewis (2004) Surprise, Security and American Experience, Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Gordon, Philips H (2003).”Middle East Vision", SURVIVAL, Vol.45, No 1, Spring.

- Hassan, Ozs (2011) American Democracy Promotion And The 'Arab Spring' In Htt:// Www. Lse.Ac .Uk/ Ideas /Publications/ Reports/Pdf/ Sroo9.

-Hawthorne , Amy(2003) ' Can The United States Promote Democracy In The Middle East' , Current History . January.

- Hopf,T.(1998)”The Promise Of Constructivism In International Relations Theory", International Security , Vol.23,No.10

- Muravchik, Joshua. "Exporting Democracy to the Arab World." Democracy In The Middle East: Defining The Challenge. Ed. Yehuda Mirsky and Matt Ahrens. Washington, DC: Washington Institute For Near East Policy, 1993. P.8

-RITTBERGER, Volker (2002).Approaches To the Foreign Policy Derived from International Relation Theories. Paper Prepared Annual Meeting Of International Studies Association. New Orleans, March.

- Soligen, Etel. "Toward A Democratic Peace in the Middle East". Democratization in the Middle East: Experiences, Struggles, Challenges. Ed. Amin Saikal and Albrecht Schnabel. New York: United Nations University Press, 2003. P.58

- Wittes, Tamara Coffman. Freedom's Unsteady March: America's Role in Building Arab Democracy. Washington, DC: Brookings Institution Press, 2008. P.17.

US, Democracy and the Middle East (from 11 September 2001 to Trump Era)

DOI:۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۸۰۳۰۱

به این مقاله این‌گونه ارجاع دهید:

فلاح نژاد، علی (۱۳۹۷)، «آمریکا، دموکراسی و خاورمیانه (از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا دوره ترامپ)»، *فصلنامهٔ پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، س۸، ش۳، پاییز ۹۷، صص ۲۶-۱.

[Downloaded from priw.ir on 2025-07-15]